

با آنینه دعا برای ارکان

سال ۱۳۵۹ (مرانه، ۲۴ مارس)

حای پر کتاب تازه ام - سلاطین نور ادمی داشت که با سی درخت و چند هزار کتاب در دنیا داشت
دیر گذاشت که معلم با شکر رضا مقصودی و شناشم دمیرواره چشم اشته رکش بیش نبوده ام. آنی که این روزه، ساعت
کنرا با جویز بزرگ و اضافی داد با عاطفه ای نیز «طفقاً یارام حزینه داشت، که رسپتگراز لدم».

«حافظه کربنی» دری به مانع هاران برویم گشود. آنرا بینا بر عادت همگشکی ام «راجعت» حذف از
پیش سروه عجده (آنرا او سرانجام این نجات بخوبی بار داشت) که در آن مانع با صفا پر کشیده اند از این طوره می بودند. جویل لازم خواسته
شد که آنچه را تهات مرده ام، ساکن ننمایم. در اینجا می نویسم.

دلاره آننه در محبویتی با آنینه دعا برای ارکان، آمار ساعت ای ارجمندان اهم سالم - هار در آننه، میز اما عذری
آهد در آننه و دکتر سفیحی دکتری - ساعت آننه - بدل را بیاد می آورد. گونه آنینه در شر صادر نشیه و می داشته.

کتاب رضا مقصودی با قلمه باران آغاز شد: «همیشه پروردی می داشت باران بست» «دعیه هر محبویه باران
و آفرین شوکه - (ای باران باران نام دارد). باران یا بارگردان بر کوه گشوده اند که این کوه گشوده اند که از
مخصوصی دیده که محبویه آنده ای را می «ما از زندگانی بارانی تصور خواهد کرد که در اینجا «باز باران» گلچین کشیده اند
به حاضر می آورند.

لز خود می برسیم این چگونه باران داشت که آنینه (از زره دهن و خود من میگیر) اتفاق داشته داشت؟ باران به غم طیبی دان نا
نمایدی داشت لز مرده ای، صخره ای را که نجف - بیانی در آنی جایی میگردید که در زندگی خود نداشته از غم ناگفته است.
غزندل میگردی نیز سال پیش، محبویه ای ساعت تازه ای را آه باران نام نهاد:

هر چند پیر اهل ماغرق بیان می داشت

۵۱ باران - ای ایسید جان بیداران

بر ملیدی که ما عیشی داشت در کنار ای ایل غرق

آیا چیره خواهی شد؟

مُهُری با بِرْوی لازم توصیه نمایند و سچ که جهاز را خود را بازگردانند به بینکه خود را عوایض را
بعد مُهُرکند و ماران را (سید صاحب سیداران من ماه دستور را که سردار لازم باشند در داش اینها هم آمد
با پرسنگی با این سچ که حارمه نماید که آدمی عاقبت پائی بر پلیدر میگوز خواهد شد.
۱) رضنا، لصدور ماران را در سایه ایام لغایه هم دارد. سایه ایام بخوبیه به روئین دارد.

ای لرمغان ماران

ای بند

مامام نازیم ترا مد سیر صبح
با خاک من نزیم برخاک

با مادر من نزیم بر پاد

با آب من نزیم بر آب

با بد نکت که عدن رخم این سر، ابران در آثار رضنا عالیه غم افزایش دهد کنده اند
که امیدوارم اسال حودزه از جهیه کسانیه باشند اینه ماران

~~اسفار لریک رضنا مقصود~~ که ۱۲ قتل ولاده عائمه لازم ۲۸ سو مجموع را ایکس معاونه نزد
لذای این ایزده ی دور میشند ~~لهم ای طلاق خمیده~~ در زمانم، کجا نم (برونتایک گل، بانز)
خاک و قطعات دیگر که لازم عذر این آنها بیدار است که سایه از عشق نا فرجام سچ مادر باشند
سر خدر دگل عاطفی و انتظای ای ای راستی برگرم مهابکد. ~~کجه اینجا را بخ~~ لصدور ایم رنده و
زیبایی ای مارا بر سر می‌کنند.

ایزده عیشیانه همیشه

وقسی کنها همکنی لازم بروند

حرون طون بر گلوس کیدر ریست

همین همین زتو نعم گز که می نعم

کی دست ولاده همانند عائمه نه توی؟ (ص ۳۰)

اما نگفته نهند که روی همزمه علیواره ای مصادف نمایند که در افق علیه ای مکار کلی کو^ر
و مگر ای کارست که بگفته ندک ای ایواره ایار کمر گزمه تندزست، خاطر را کند رنجه.

رخان سایرس ایت یا پیشنهاد بین لاز بیست سال محدودی که از آن تاریخ مرد شرکت از علاطف رفته بخان دسته داشت
و پیشنهاد خود را بسیار خوبی می‌داند اور افتخار میدارد.
مشتری خود فروخته است که قطعه غذا که داشت اگر این پسر بپردازد و پس از آن باز پردازد
(دی)

گلخانه ملینه را که
از صیغه هم روز جادی است.

ما بخواهی دستیون

یا آنها که راهنمی زیبارا

خوب رود عاشق نهادند

این در ریخت است

وین گونه بی ایام شفقتی

در رفاقت است (ص ۲۱)

هم بآنکه مادر خود را در دلیل شر بخوبی کرد، مبارک است.

— «با آنکه خوبی دارد اگر که بحق عذر آن که برخاست از نیاط ایحتمام خرم (قرآن) که بجهل خود
هزار گشتن شد (بجهل مقصدهم) دارد اگر محسوسی داشت، بنتظیر از هر چیز مُؤْمِن بسازد کار دارد
«ای دلمه علیه دسرداری» رود کی الام بخوبی این قطعه است.

ای دلمه برسیده نظر داری

آنکه شفقتی گشته بداری

بشه رهه در کمیں تو نیمه است

با جان هر ستاره دیگم داری!

با آنکه خوبی دارد اگر

خوبی در رسانیده دیواری (ص ۴۷)

یک گذاره مایهای یک شیر ماید از پر اسد را در این آنکه می‌بینم در دهای دیگر از زبانی دیگر می‌نمدم که

من مانت صیغه خود را

از دست

لرزیم و متفاقون دیگر (ص ۴۸)

تا در کنار حاده نیشم

خواه ماغداه لز لومی پیم. آنالکان مذکور است بجز این دلخواه حاده در دیوار او می‌رسیده که آنقدر لجه خواه دیگر
از «عذرب عذرب میگشتن» مکده نموده است! بگزنه دیگر که غذت «از عذرب حاده...» رسیده از دلخواه
به حالت پنهان ببرد. اگر بناید خود را بر حاده مانت بید اینداد کی تک رو

و راه رزگر لز آهارا کاشف داشت.

سالخانه ولاده «عزمی» و رده «نخ» - خود معلم - این روزها نه تنها در سرمه
سلکه در آمار اکثر ساران، نزدیک در روزهای آغاز ران خارج شدند و معلم ارمی بود.

کمی که راه رزگر کند که جدا از لازم داشت، از مردم خوش بازی می کردند بلکه سرمه می بودند که در روزهای آغاز می کردند که معلم می بودند که این روزهای آغاز خوبی کار نمی کردند و خوب نداشتند،
با خوبی باید روزهای آغاز را معلم ندانند. اما باید معلم را که کار را معلم ندانند که این روزهای آغاز را معلم ندانند، اما باید همچنان دستور احمدی، با اعتمادت حلال و بالا کار سازند، بر عزمی
نه همه وقت سیاه را دور از دهان ندانند، اما باید همچنان دستور احمدی، با اعتمادت حلال و بالا کار سازند، بر عزمی
را در برابر خود قردمی کردند. عزمی درونی خطه باش است. رحیم و نویدی آن را عزمی کردند زده
و تنها و محقر می کند.

دور از زاره دیر می بردند و متوجه رکنی لازم داشتند. با این داشتند ساران همچنان روزگر را داشتند.

لذت دلیلی و سعدی سارهار در روز سبده اند؟ حکایت گفت که آنها به این طرز محصل عالم و لذتگردی
لذت دهان خود را اند، اما کمی هم دانند که سعدی لذت داشت آنها صدای حکایت که لذت داشت آنها مربوط شدند (۶۷)

که من آنجار ادمی، امام ادست که با چه غزیر تر کار اینکی امید هم از بخت و فتنه بر جام اند
که آنچه سعدی در امام داشت این طرز و مکانهای توکو نزد میزده نادعه، سارهار دفعه از همان طرز
ونزدیت و مدر داری اند لذت داشتند که درست چشم بار بربرم بودند.

بنابراین لذت دستورهای خارج از ایران باشد مدنی دستور از علاوه کنند و نزدیت
امروز این امر نداشتند.

به نظر مادرست نداشتند. نزدیک این روح پر کوئه هنر از دلت و چشم هم سهند بسیون نتر او در دیروز نداشتند.
نویسنده کم فرع نداشتند که نیاز درونی دستوری این روزگار و این روزگار می بودند و ظرف
اعیانی (روز امروز صدر ایشان) عرض نزدیه و نقش و موصی داشت این روزگار در کشور خارج نزدیک
نمی کشند که می آورند شرداد بیانی داشت اور آنها بیانی می داشت دیگر درین آندره و آندره از این روزگار

نویسنده بودند آنها نه می داشت ایکار ایکاری داشتند و در حقیقت دیگر نداشتن نزدیک
شخص و اینها ایشان ایشان و ایشان داد عتمم بگرس. حافظ می داشت یا بیانی نزدیک
نمی کشند.

بنجیده لذت موضعی خود را عصمه ایشان داشتند. می داشت ایشان بدم ناگفته است را لذت
دش دستوری داشتند اما دل ایشان که ایشان می داشت ایشان می داشت ایشان نیز که در کتاب
۹۵ صفحه ایشان خود هم باید نامی از ایران، از مردم و لذت دهان نبرده اند؟
اعنی داره داره نه فیضی سرمه ایشان داشتند ایشان داشتند، هر یا لذت داشتند ایشان داشتند.

کیم چه بقصت - فصاد مال میں برسی نہ دید ای عصی آئیں طبع رامی سزم :

ز دلم کست بدارید کجون می ایند

قصڑے مچڑے دلم لازدیده بروان می رنید

و شر ما پس هر یا بگو : سخت جمیز بی عسی ما مردم دون

خست با نزدیک لذت قصڑے دکون می اورز .

رمان سرخ دی سیر کاراد خواه سب رست سرخ نہ کش رای باد می دید درد بی ساگر کش می گود . آدم صیارا لی خودان ادھاعم
سائیان را در کنیت و آنها را نمی شناسند ، اگر شناختند ، نابودیان می شنند .

لهم بیسے مال افر کر کہ ہم مال با شکر شوک بمحرومیت مود دیکت است ، لاوران رویداد کسی حیم تاریخی املاں
و دلکشی کراچیم ، لرنا لارا کسٹا رک کجونی رتیں آنها چنگی ناخود میت با صدر اکر کشید افظی داداره
پالا رسن فر ترکه برا ران درد دیگر برا یم دھنیان مان . حرا او علیونی رست کر باز باشی دن کتب بعینہ ناخورد .
یا اگر اس اسارہ و ندا یا از بی سیگ فاعم " باید آنقدر پویسند در گنگ پریند رست کسی جسما بجا نہ کناره دیارد ؟
این رسن پیش باز محرومیت با آنہ دوبارہ بیارا کن . رست لحون مرکشان بی مردی خود دلاراں پیغامیں متعلق کیا باشی ؟

چوب و سید اس کوتیر پیش آنچہ خالست بجا دی بی خوردیاں دی دلکشی کسی یہ کہن می خرام
سرعا شفای بگو آوران کست که عشق را نتاید و دیست نداشت بلکہ امام بعثتہ ۳ ساعت رمان مازو
و گویاں مردم خوچن کست و شریک رزیت پر بخ و زرم آنها دیکل بیا ہنر چنی ہدگران مدین است ،

خوشیاہ دران روزگار ادیں گل اگاہ ما پیش از مردست دیگر ، برسی و از زیان سرمعاشر بادکشا
می پردازد و لرزد دارم کہ اسین برسی گدار زیان ہر ہم بجئہ صادمانہ سارند و در راو پیغمبر دلکشیاں
ما سرد و بازم لرزد دینم کہ بخاطر سیئں و ایساست چھانتے سر درون . خداست از زندگی ادیں
لذتگوں را ملدیں دیا سالی نشند و سلا شو غصہ را " سایارا می " دیسوار نو سنندہ مان مترمی دیسا برز
رمان می گلم را کملیا اس ، لذتگوں گرامہ و سعادتگوں نہ تناشد و نیند اونہ . رنر درفت نکونہ دار
سرمعاشر ما سرموی سایی ریشم رزیخاک رفتہ روییده است .

فراریں پیکن کہ بدوں در نظر گرفتن زستہ تاریخی دیسا ریط اہمی اتفاق ای سکر و ٹم دھنیں نویں

کہ دریوادیب آن مال نو سلط سکنیاں لارادی خداه بیدید آیده برسی دلاری مان سرمعاشر ما بامکن دست .

برگویم برسی رفدا مقصہ و خرم سویں . ساگر لزد ۳ نیج دزن رایج نوتن لیعنی عروضی ، اوران

وزن ۲۱ نہایت دسوکارا دیبدوت وزن اس تھا د کر دیکم در برسی بدد مردق بست نیزی

ساعار سامان دار، خرس آنچه و بیرون مکتب و دست را زدند. رضا در گزنش مرا در گان زندا.
درخان داشتند، خوش سلیقه و دستیق بود. صدر همان تاز و نیات نداشتند. تایید طارمی برای
استثنی از سرمان بعینجی کوی مدرستی داشتند به سینه کشیدند و عده ماکوود ریک معنی ساده را
در عینی لفافند و سیر سلار کاگوید. خودخیچی کلام را دل گرفته اورا بوسی غنیمه کولان میکرد
غیر دشی و آنکه بازگرد.

صنه سازی و صدر مرطیعت در پر رضا زناد بود دهاری زنادی بود. در قطب (ای سال ۱۳۷۶)
گردید، ای آه، میب و اما رفیعی، آنچه آنکه خوش نارس سالزار، یونه و ریان
می بینم، اما از زدات و فورانها عطر و طعم بیکدام را افسن نمی کنم
اصدلا در پر امروزی چشمی اخدا مرطیعت بین لذاتان خواهد بود که این
لذتی میکند منع برگردانی و تهیی درونی ماست که هب در پر ججرها از لذتی و رسانیده بودی
لذتکشی میگذریم و بطبعی نیاه میرم و طیصی بست که حالات روحی دعا طفر پار پر ما باز هب
و امیر میگذرد از هذل

صدر طبیعت هنریانی می بیند که صدر رسان و مکتب ای خلیل را در هنر
را هزاریا، رسار می سازد. رسار از دن بود که هنر می اگزیند و خود در دل هنری نمی شنید.

واسطه دنیا یا می خواهم گلدم رضا، هم قلم هم زن، من آنکه را به درآمده سر ترددید،
با همیت صمیمه و محبت بیان نرم، میان اندانه که صدر بود با هم نرق دارند، سلیقه
نیز متفاوتند، بوره در دنیا هنر، امیر بود و دنگران لفته که و نظر ام را نادرست و ناین
که همیز در دن بینند و هزاریں نمیدند اما هرگز از ماد بینید که نکد - سرمان بیان ایران مال
از روزی مکتفعه من رسمیه.

لندن حجم ۹ (نویه ۱۹۹۱)

روان